



۲۰۱۶/۱۱/۲۶



مصطفى «عمرزی»

چرا تاريخ افغانستان را در مقوله ي کشور- دولت جا مي زنند؟



چرا تاريخ افغانستان را در مقوله ي کشور- دولت جا مي زنند؟

خط کشي نقشه هاي کنوني که حدود و مرز هاي کشور ها در جهان ما را رقم مي زنند، هرکدام با مقوله ي کشور- دولت که فقط در بيش از چند سده ي کنوني، پديده ي سياسي را با مولفه هاي چون حقوق، حاکميت و دولت در داد و ستد پيوند ها ميان کشور ها به وجود آورده است، مبحثي نوين است و شاخصه هايي که به خصوص پس از ايجاد سازمان ملل به وجود آمده اند، صورت ها و اشکال کشور- دولت ها را در چند گونه ي مديريت جا افتاده مي کنند که يکي از مهمترين تاثيرات اش تثبيت مرز هاست؛ چيزي که در گذشته ها با افت و خيز سلطنت ها و امارت ها، در نبود ارگان هاي بين المللي تاريخ، افسانه و يا روايت هاي از امپراتوري ها و حاکميت هاست.

افغانستان ما نيز پس از پيوستن به مقوله ي کشور- دولت که بيشتر در اواخر قرن 19 شکل گرفت و تا کنون ادامه يافته است، سير ديگري از مساله ي کشور و ملت ما را مي پيماید که در گذشته هاي پيش از آن، دچار همان افت و خيز جبر تاريخي بود.

مقوله ي کشور- دولت در افغانستان به گونه اي که نمايانگر افغانستان کنوني باشد از حاکميت امير عبدالرحمن خان آغاز مي شود که مي دانيم بيش از يك سده و سه ده ي ميلادي را در بر مي گيرد.

نقد هار غير پشتوني در يکي از شگرد هایش که بيشتر عوام بي خبر را مرعوب مي کند، هميشه کوشيده است تاريخ پشتون هاي افغانستان را ضمن آن تفسير هاي توهين آميز که گاه آن را ناخودآگاه به چند هزار سال مي رسانند (بهودي بودن) و گاهي منسوب به کوه سلیمان و کوچي گري مي کنند، که همه در سخافت منطق آنان، خود اسنادي از کهن بودن و قدامت است، در آن جا که به کلي ديوانه مي شود، نا گهان و بدون توجه بر ميراث هاي توهين

د پانو شميره: له 1 تر 2

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابلې. په دغه پته له مور سره اړيکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

يادونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خپر و لولئ

آمیزی که به بهانه ی ستم ملی و مبارزه ی رهایی بخش اقلیتی، بر جا گذاشته است، در حالی که در بحث بُرش ها و جداشدن های خاک های افغانستان، سیاست های روس و انگلیس را به عمد فراموش می کند و فراموش کرده است که کشور کنونی نیز میراث پشتون هاست که دوباره و با زور منطق و شمشیر ایجاد کرده اند، به کشف به اصطلاح سوژه های دیگری نایل می آید که گویا این کشور نو تاسیس که بر فراز آریانا و خراسان خیالی آنان بنا شده است، همانند نو بودن قوم پشتون، مرز های اجباری و ساخته ی دست انگلیس است و نمی تواند در مسیر 5000 سال ادعایی، شان داشته باشد. بعضی از این دیوانه گان که گاهی سر از شبکه های تلویزیونی خصوصی در آورده اند، در چشم سپیدی آشکار، پا را فراتر از گلیم خویش گذاشته و مدعی می شوند که این جغرافیا با بُرش های از اقوام منطقه به وجود آمده اند- از پشتون های دو سوی دیورند تا تاجیکان میان افغانستان و تاجیکستان و سهمی که برای عنصر پارسی قابل اند.

از بس که با چنان گونه ای از فرهنگ ابتدالی مواجه شده ایم که در وفرت، مثنوی هفتاد من کاغذ است، پاسخ گفتن بر آن ها که حتی نیازی به منطق کودکانه نیز ندارد، حوصله می خواهد. بیگانه پرستان که فقط در همین کشور، حیثیت دارند و شریکان قومی شان در جغرافیای منطقه، آنان را بیش از بیگانه، تعریف نمی کنند، در یک دیوانه گی محض، در حالی که پشتواره ای حتی از جعلیات را تا مرز 5000 هزار سال در پشت انداخته اند، و از سنگینی آن، هرگز با کاروان تمدن کنونی، یک جا نخواهند شد، خیالبافی های خویش را فراموش کرده و در انکار گذشته های افغانستان، مجهول الهویه نیز می شوند. آدمکی از آدمک های آنان، روزی در یکی از تلویزیون های خصوصی، این سرزمین و گذشته اش را فدای کشور های مصنوعی، غیر آزاد و چند ساله ای کرد که هر کدام با نام های تاجیکستان، پاکستان ایران و افتاده در اطراف ما، نه فقط نماد هایی از پیشینه گی میراث استعمار اند، بل با گونه ای از دربرگیری های اجباری اقوام، نمونه هایی از همان کلیت های غیر متجانس و واقعی اند که ابزار های آن ها در افغانستان، خواسته اند مقوله سازی کنند.

فکرش را بکنید کشوری مانند تاجیکستان که محصول هفتاد سال کمونیسم و هویت زایی روسی است و در فقر شدید، روی خطوط ناخوان فرهنگ روسی (خط سیرلیک) راه می رود و از گذشته هایش، فقط میراث های سست فرهنگیان مداح و بی هویت را در برابر ارزش های اسلامی، برنامه می سازد و تا روسیه باقی ست، آزادی آنان فانی ست، جایی برتر از افغانستانی می یابد که منتقد هار غیر پشتون ها در خودباخته گی هایی که ناشی از پیگیری چند بحث تاریخی در مبحث کاست اجتماعی ست، کشوری با عظمت مردمی که تاریخ واقعی دارند و چه بسا که در کنار پشتون ها، مجال تنفس و نقش دوباره یافتند، را قطعات بی جا شده از خاک های بداند که میراث بیگانه می خوانند. یک جا آوردن ما در مقوله ی کشور- دولت هایی که در اروپا فقط پس از معاهده ی استقلالیا در قرن 17 شکل گرفت و در تمامی جهان، سابقه ای بیش از قرون 18 و نوزده ندارد و بسیاری از کشور ها، محصول قرن بیست و بیست و یک اند، دستاویزی ست که همچنان و برای کم آوردن حدود و حیثیت ما به کار می برند. با چنین رویکردی از زمانی که آگاه شدند قابل شدن به تفکر فدرال و گسست، مانند قابل شدن برای قبر و مرقد آنان خواهند بود، مساله ی خراسانی را با صد ها شاخ و برگ هایی که مناسفانه ی زعما و فرهنگیان پشتون نیز در باروری اش، شریک جرم اند، همانند قباله ای رونما می کنند که اگر توانستند بحث افغانستان را نو ساختند و اسم اش را تعویض کردند، مساله در صورت حقوقی، بحث «مثنی» و «اصل سند» می شود که خود می دانید، اینان با نفی افغانستان، مساله ی سند قدیمی و به قول خودشان بومی و در واقع جعلی را روانه ی محاکم عقده بی خویش خواهند کرد.

من که بیش از ده سال در کار تحقیق و کاوش در عمق مساله ی ستمی بدم و استم، سفارش می کنم در حد کاربرد نقطه ها نیز از توجه بر ادعا و نقد غیر پشتون هایی که بی خردانه دشمنی می کنند، غافل نباشیم. حُسن این دقت در آن خواهد بود که از یک سو جلو بدعت های بیشتر گرفته خواهند شد و از سوی دیگر، جلو همان تفرقه ها و ستیز هایی را سد خواهیم کرد که نفع اش به تمامی برای بیگانه گان خواهد بود.